

کرامت انسان و آزادی در قرآن

سید محمد علی ایازی

چکیده

در توصیف شخصیت و کرامت انسان از دو جهت می توان سخن گفت، یکی درباره داشته ها و ظرفیت وجودی که از آن تعبیر به کرامت ذاتی می شود و یکی از بایدها و نبایدهایی که آن داشته ها را تقویت می کند و به کمال می رساند. بیشترین سخن پیشینیان درباره کرامت، درباره بایدهای اخلاقی بوده، در حالی که باید انسان را شناخت و ساختار هستی شناسانه او را کاوید و براساس آن نتیجه گیری کرد، از اینرو مهم ترین مباحث این نوشته به مبانی کرامت انسان در قرآن و پیامدهای توجه به کرامت می پردازد و آنگاه نسبت آزادی با کرامت مورد توجه قرار می گیرد و مبانی این نسبت را در فرهنگ قرآنی می کاود و در نهایت به عامل بی توجهی به کرامت و دغدغه های آینده بشریت بویژه بحران معنویت، که خطر جدی بشریت محسوب می شود و کرامت انسان را تهدید می کند مورد بحث قرار می دهد یادآور می شود و راه حل بشریت را آزادی و معنویت می داند.

کلید واژه ها: انسان، کرامت، آزادی، معنویت، بحران معنویت.

مقدمه

آیا حقیقت انسان چیست، آیا انسان چه هنگامی احساس خوشبختی می‌کند. در کجا می‌تواند بگوید به قله‌های پرشکوه هستی و آرزوهای خود دست یافته است. آیا در مسیر معینی می‌تواند به آرمان‌های سعادت آفرین خود برسد. تاریخ انسان به ما می‌گوید: انسان همواره در پی ناکجا آباد خوشبختی بوده و راه‌های بسیاری را تجربه کرده، اما همیشه موانع بیرونی و درونی فراوانی بر سر راهش قرار گرفته و او را از رسیدن به آن ناکام کرده است. گاه نمی‌داند که چه باید کرد، چگونه موانع را برداشت و با چه شیوه‌های با مانع تراشان مبارزه کرد. اما مهم این است که خواهان آگاهی است. توانایی برای مبارزه را دارد، پیامبران بزرگ و مصلحان گرانقدری به کمک او شتابیده‌اند و راه را از چاه نشان داده و سنگ‌ها از راه او برداشته‌اند.

این آگاهندگان و راهنمایان به موازات رشد انسان و رخ نمودن موانع جدید عمل کرده و با تلاش خستگی‌ناپذیر و صادقانه انسان را یاری رسانده تا کاروان بشریت به جایی برسد که بتواند با کوله باری از دانسته‌ها و تجربه‌ها، روی پای خود بایستند.

در میان پیامبران بزرگ در فرجام نبوت آن کس بیش از همه با رسایی و شفافیت از جایگاه انسان سخن گفته، ظرفیت‌های وجودی او را نشان داده و حقوق انسانی او را یادآور شده و دفاع کرده، پیامبر اسلام و کتاب آسمانی وی قرآن کریم است. این برای مسلمانان جای بسی افتخار است، که اگر امانیسم با داعیه‌های محدود از انسان‌گرایی در سده‌های اخیر در غرب سربرآورد و شعار اصالت انسان را سر داد، در چهارده قرن پیش شخصیتی در جزیره العرب و در بطن توحش جاهلی، جنگ و خونریزی، ستم و نادانی و تحقیر انسانیت، از کرامت وجودی او سخن گفت و او را به ارزش‌های والاتر از آنچه خود می‌شناخت و در نهاد او نهفته بود فراخواند و راه‌های رسیدن به کمال و آرمان‌های سعادت آفرین نشان داد و از انسان‌گرایی و اصالت انسان به ابعاد خاصی تأکید نکرد، بلکه همه جنبه‌های وجودی او را نشان داد.

شگفت آنکه راه‌های او تنها به روش‌های درونی و خودسازی بسنده نمی‌شدند. کامیابی انسان را در این نمی‌دانست که نفس خود را آزاد کند، او به خوبی می‌دانست که موفقیت انسان و رسیدن به آرزوهای حقیقی از درون و بیرون انجام گرفتنی است.

باید از بیرون هم آزاد باشد و جهل و استبداد و تحمیق، فقر، بی عدالتی را نابود سازد و هم از درون شرایط و زمینه‌های خلاقیت فراهم شود تا بتواند ابراز وجود کند و استعداد‌های خود را شکوفا سازد و به تعالی برسد. از این رو در سایه حق انتخاب و اراده و معنویت آموزه‌هایی را یادآور شد، گویی می‌خواست از درون و بیرون، زورگویی و زورپذیری، ذلت‌خواهی و ذلت‌پذیری، شیطان‌گرایی و شیطان‌صفتی، استثمار و استعمار رهایی یابد و به قله‌های پرشکوه هستی صعود کند، کرامت و جود را با تقویت خرد، ایمان، تقوا، برخورداری آرامش روحی تعالی بخشد و نمادهای اجتماعی آن یعنی عدالت اجتماعی، آزادی و رفاه اقتصادی و برقراری امنیت را شرط ضروری کرامت دانست.

آنچه در این نوشته دنبال می‌شود، جهت دوم یعنی کرامت ذاتی انسان است. سوگمندها آنچه تاکنون درباره کرامت و جود و جایگاه والای انسان از منظر قرآن سخن گفته شده یا برای نتیجه‌گیری در گفتمان اخلاقی و بایدها و نبایدها تربیتی است، یعنی چون این انسان دارای چنین ظرفیت هستی‌شناسان‌های است، که می‌تواند به انسانیت برسد و کسانی به مقام انسان کامل رسیده‌اند دارای کرامت است، قهراً درباره کرامت و جود با نگاه اجتماعی و حقوقی سخن گفته نشده و این نکته مطرح نشده که اگر مقام و موقعیت انسان در ذاتش چه ارزش و جایگاهی دارد، پس دارای حقوق و مرتب‌های است که نمی‌توان مانند سایر موجودات برخورد کرد و یا کسانی اصولاً به کرامت و جود نپرداخته‌اند و هر چه سخن گفته‌اند، درباره ارزش انسان در صورت فعلیت یافتن‌های اخلاق و وارستگی به فضائل است.

از این رو، رویکرد این رساله کاوش برای نشان دادن چیستی کرامت و مبانی قرآنی آن با تأکید بر آثار و پیامدهای چنین جهان‌بینی و نگرشی اجتماعی درباره انسان است و آنگاه نسبت آزادی با کرامت به عنوان یکی از راه‌های پاسداشت کرامت و جود و فلسفه کرامت کاویده می‌شود و راه‌یابی به کمالات از این طریق نشان داده می‌شود و مسائلی که مربوط به این موضوع است، مانند مبانی این نسبت در قرآن، دلایل اهمیت آزادی در حفظ کرامت، نسبت میان آزادی و دینداری و مبانی آزادی از منظر قرآن و پیامدهای بی‌توجهی به این بخش از کرامت کنکاش می‌شود و از مشکلاتی که جوامع مسلمان از آن رنج می‌برند سخن گفته خواهد شد.

چیستی کرامت

از آنجا که سخن درباره کرامت انسان است، بایسته است که روشن شود این کرامت چیست و کرامت ذاتی با کرامت فعلی چه تفاوتی دارد.

راغب اصفهانی کرامت را از دو جهت معنا می‌کند، کرامت خداوند و کرامت انسان، نام احسان و نعمت‌هایی که خدا می‌دهد و ظهور می‌کند، کرامت: فان ربی غنی کریم. (نمل، ۲۷/۴۰) و در جایی که بخواهد انسان توصیف شود، نام آراستگی‌ها و افعال نیکی که از او آشکار می‌شود، کرامت گفته می‌شود ولی درباره او کریم نمی‌گویند. سپس راغب می‌گوید: واژه کرامت معنای عامی دارد و هر چیزی که در جای خودش شرافت و بزرگی داشته باشد، کرامت می‌گویند به همین دلیل خداوند درباره گیاهان می‌گوید: فأنبتنا فیها من کل زوج کریم. (لقمان، ۳۱/۱۰) درباره زراعت‌های خوب و ماندگار می‌گوید: و زروع و مقام کریم. (دخان، ۴۴/۲۶) اکرام و تکریم، چیزی است که به انسان نفعی و فایده‌های برسد اکرام می‌گویند، نفعی که در آن پیچیدگی و مانع نباشد.^۱

مفهوم کرامت در قرآن

اما در حقیقت کرامت در قرآن وصف و حالتی است که ممکن است:

۱. مبتنی بر ذاتی باشد که وصف دائمی است، اگر گیاه توان ماندگاری و رشد و توسعه داشته باشد، کرامت دارد: عرش کریم (مؤمنون/۱۱۶) فرشته کریم (یوسف/۳۱) رسول کریم (تکویر/۱۹، دخان/۱۷)، نمونه‌هایی از اوصاف کرامت است.
۲. و گاهی مبتنی بر افعالی است، مثل عطای نعمت، جود بی مقدار (نمل/۴۰) رسول کریم در حق پیامبر (حاقه/۴۰) یکی انسانی شریف، آراسته به فضائل، یا کسی که خداوند او را منزلت بخشیده (دخان/۱۷) که کاری انجام می‌دهد که خبر از کرامت عامل می‌دهد. بنابراین، کرامت یا صفت شرافت، بزرگواری، ارزش جایگاه و یا فعلی است که دارای شرافت و بزرگواری است: فاما للانسان اذا ما ابتلاه ربه فاکرمه و نعمه فیقول ربی اکرم من (نجر، ۸۹/۱۵) یعنی فعل انجام داد، جود و سخایی کرد. اکرمی مثواه (یوسف، ۱۲/۲۱) یعنی یوسف را در منزلت نیکویی قرار داده است.

در قرآن کریم آمده: زوج کریم (شعراء/۷) رزق کریم (انفال/۴، حج/۵۰، نور/۲۶، نباء/۴)

مقام کریم (شعراء/ ۵۸) اجر کریم (یس/ ۱۱) ظل و سایه کریم (واقعه/ ۴۴) قول کریم (اسراء/ ۲۳) کتاب کریم (نمل/ ۲۹) عزیز کریم (دخان/ ۴۹) استعمال شده و همه دلالت بر همین معنا و صفت دارد. ۲

از این رو، وقتی درباره کرامت انسان سخن گفته می شود، سخن درباره افعال انسان نیست، سخن درباره خصوصیت و صفات انسان است. از ویژگی هایی است که باعث شرافت، ارزش و گرامیداشت آن شده است.

با آنچه توضیح داده شد، تفاوت کرامت ذاتی با کرامت فعلی هم روشن می شود، زیرا اگر درباره ارزش چیزی سخن گفته می شود، مربوط به وصف ثابت نوع باشد، و خصوصیات و عوارض تأثیری در آن به جای نگذارد و در هر حال و شرایطی آن صفت دوام داشته باشد، مربوط به ذات می شود و اما اگر ارزش و بزرگی به فعل مربوط شد، مانند سماحت، سخاوت و رشادت که شخص در اثر انجام کار و مداومت بر آن، ارزشمند می شود، خواه ناخواه این ارزش فعلی و ناظر به وصفی است که شخص پیدا کرده است. به همین جهت سخن درباره کرامت انسان ناظر به وصف ثابت و نوع و ارزش گذاری جنس است و اگر سخن درباره افعال و کارهای آینده باشد، چون انسان دارای حالات مختلف و در ادوار متفاوت می شود، نمی توان آن وصف را به همه انسان ها و همه حالات منطبق کرد. از سوی دیگر درباره توصیف شخصیت و حقیقت و کرامت خود انسان و درک آرزوهای سعادت آفرین، از دو جهت می توان سخن گفت، یکی درباره شخصیت و مقام و کرامتی که در نهاد انسان گذاشته شده است و دیگری از جهت افعال و رفتارهایی که انجام می دهد.

به عبارت دیگر، یکبار از بایدها و نبایدهایی سخن گفته می شود که این موجود زمینه پذیرش دارد و می تواند استعدادهای او را شکوفا کند و آراستگی به ارزش هایی ببخشد و تعالی انسانی او را بارور کند، گسترش دهد و شخصیت او را پایدار سازد تا در برابر تهاجمات درونی و بیرونی ایستادگی کند. در این صورت، این قدرت پایداری به این خاطر است که بشر در زندگی با بحران هایی مواجه است که انسانیت او را خدشه دار می کند. به این معنای اخلاقی، فقدان کرامت، دنائت، پستی و فرومایگی را به دنبال خود دارد. در برابر، کسی که متصف به ارزش های اخلاقی می شود و خود را تربیت می کند، موجود

کریم می‌شود. تنها با شناخت حقیقت وجودی و یافتن استعدادها و توانایی‌ها به آراستگی و تهذیب نفس و سیر و سلوک به این مرتبه می‌رسد و با اعتلای روحی و ارجمندی فراطبیعی به کرامت‌های والا می‌رسد.

بی‌گمان در فرهنگ آموزه‌های قرآن، بخشی از مباحث کرامت، ناظر به این جهت اخلاقی است. بر این اساس آیات فراوانی راه‌های رسیدن به کمال هویتی انسان و قوس صعود را نشان می‌دهد و کسان بسیاری وقتی درباره کرامت سخن می‌گویند، از این جهت کرامت انسان را کاویده‌اند و راه‌ها و روش‌ها و تجربه‌ها و الگوها را نشان داده‌اند.

بر طبق این الگو کرامت، به معنای اصالت، شرافت، بزرگواری و بزرگ منشی می‌باشد و انسان در صورتی انسان است که پستی و فرومایگی نداشته باشد، وصف باید و نباید اخلاقی است که انسان می‌تواند خود را آراسته به آن کند و تا وقتی زمینه و استعداد آن را نداشته باشد، نمی‌تواند چنین وصفی پیدا کند. مثلاً تعبیرهایی مانند: ان اکرمکم عندالله اتقاکم (حجرات، ۱۳/۴۹) پروا داری بیشتر، کرامت بیشتر را برای انسان ارمغان می‌آورد، ناظر به همین معنا است.

چنانکه داشتن سماحت و شرح صدر و گذشت و سختگیری نکردن نگره دیگر از وصف کرامت است: و اذا مروا باللغو مروا کراماً. (فرقان، ۷۲/۲۵) یعنی کریم و با کرامت بودن وصفی برای انسان خود گذشته و بردبار نسبت به سخن دیگران است. چنانکه موفقیت شیطان در رام کردن انسان و تابع و سوسه‌های خود قرار دادن ریشه کن کردن همین کرامت و شخصیت وجودی انسان می‌شود: قال ارایتک هذا الذی کرمت علی لئن اخرتن الی یوم القیامة لاحتکن ذریته الا قلیلاً. (اسراء، ۶۲/۱۷) شیطان گفت به من بگو این کسی را که بر من کرامت بخشیدی، برای چه بود؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی قطعاً فرزندانش را جز اندکی، ریشه کن خواهم کرد.

و آیات دیگری که در همین سیاق است و مفاد کرامت اخلاقی را بیان می‌کند و علمای اخلاقی از همین زاویه به مسئله کرامت پرداخته‌اند و عارفان مسلمان در توصیف کرامت در این باب داد سخن داده‌اند. محمود شبستری در این باره می‌گوید:

کرامت تو اندر حق پرستی است جز این کبر و ریا و عجب و پستی است
کرامات تو گر در خود نمایی است تو فرعونی و این دعوی خدایی است

کسی کو راست با حق آشنایی نباید هرگز از خود نمایی^۳. بنابراین مفهوم، کرامت همواره با دو جهت گیری پرسش برانگیز است. از چیزهایی که در ذات انسان نهفته است و ناظر به صفات و افعال آینده او نیست از این جهت به لحاظ ساختار هستی شناسانه سخن گفته می شود و گروه، قشر، مذهب، منطقه جغرافیایی، رنگ پوست، حزب سیاسی، وابستگی فرهنگی، در آن دخالتی ندارد و تا وقتی که آن وصف کرامت آفرین را داشته باشد، بهایی دارد و حقوقی را از دیگران می طلبد و بر آن آثاری مترتب می گردد. و مفهوم کرامت از بُعد دیگری مطرح است و آن صفت فعل است، نه صفت ذات و مترتب بر تربیت، خودسازی و تحقق یافتن مراتب کمال است. البته^۴ تأکید می شود آنچه در این مقاله دنبال می شود، بخش نخست آن یعنی کرامت ذاتی است و تمام مطالبی که درباره مبانی کرامت و پیامدهای توجه به کرامت گفته می شود فقط کرامت ذاتی است.

مبانی کرامت انسان در قرآن

سخن درباره مبانی کرامت از منظر قرآن از این جهت دارای اهمیت است که جایگاه و ارزش وجودی انسان را گذشته از تعلقات نژادی، دینی و جغرافیایی نشان دهد و بگونه ای توصیف کند که ناظر به ساختار هستی شناسانه او باشد و این اوصاف تنها برای انسان ذکر شده و هیچ قیدی و شرطی برای آن تعیین نشده است. به عبارت دیگر این مبانی در صورتی می تواند مهم باشد که بتواند در توصیف انسان از آن جهت که انسان است، ارزش هایی را مطرح کند که در موجودات دیگر وجود ندارد و برای او حقوقی را قائل شود که برای انسانیت معنی دار است. در این باره باید اذعان کرد که هیچ مکتبی مانند اسلام و کتابی مانند قرآن در این باره سخن نگفته و دغدغه برای ذکر آن نداشته است. قرآن کریم از جایگاه وجودی، از منزلت، نسبت او با هستی جهان، موجودات دیگر، ظرفیت، استعداد و دانستنی هایی سخن گفته و ترکیب او را یادآور شده، که در میان موجودات ماندنی ندارد، شیوه برخورد و تعامل با او مانند دیگر موجودات نیست و شرایط وجودی متفاوتی دارد.

در این بخش طی چند فراز این آیات را که نشانگر ارزش وجودی و داشتن کرامت ذاتی است مطرح می سازیم و مقایسه ای با توصیف موجودات دیگر می اندازیم تا روشن

شود، که افزون بر نگرش متفاوت، ویژگی‌ها و شرایط و حقوق و بایدها و نبایدهای اجتماعی متفاوتی دارد.

اما در آغاز لازم است روشن شود که فلسفه کرامت انسان در قرآن چیست و چه نکاتی در آیه کرامت بیان شده است:

و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً. (اسراء، ۷۰/۱۷)

ما فرزند آدم را گرامی داشتیم و او را در خشکی و دریا به حرکت در آوردیم و به آنها از روزی‌های پاکیزه بخشیدیم و بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری دادیم.

در این آیه چند نکته بیان شده است: (۱) این کرامت از آن فرزندان آدم است و شامل همه آنان می‌شود. قید مؤمن، مسلمان، حتی انسان را نمی‌آورد. (۲) برای این موجود گرامی داشته شده، امکانات، وسائل، فرصت حرکت و جابجایی و رزق پاکیزه بخشیده است. (۳) به جز گرامی داشتن، بر بسیاری از آفریده‌ها برتری داده است که نشان می‌دهد کرامت به جز برتری است.

به عبارت دیگر، تکریم انسان، نهادن ویژگی‌هایی است در این موجود که در دیگران نیست و امر اعتباری و تنها احترام نیست. دادن چیزهایی است که در دیگر موجودات است، اما در انسان بیشتر و کامل‌تر وجود دارد در موجودات دیگر نیست. از این رو تکریم، معنایی است درونی که به دیگری کاری ندارد و تنها آن موجود شرافت و عنایت پیدا کرده است. و شامل همه حتی مشرکین و کفار می‌شود، بر خلاف تفضیل که در مقایسه و اشتراک ارزیابی می‌شود.^۵

اکنون این پرسش مطرح است، این ویژگی‌ها چیست که کرامت انسان بر آن متوقف شده و فلسفه کرامت و ارزشگذاری انسان معرفی شده است. با ارزیابی شخصیت انسان احتمال دارد، که امتیاز ویژه انسان که در میان موجودات زمینی وجود دارد، عقل باشد، یا عقل و اراده و یا ایمان و کمالات معنوی.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان^۶ وجه کرامت ذاتی انسان را عقل می‌داند، در حالی که عقل صفت ممتاز انسان از موجودات زمینی هست، اما نسبت به ملائکه نیست در صورتی که صفت ممتاز انسان عقل و اراده و حق انتخاب است. ممکن است کسی پرسد

از کجای آیه استفاده می کنید کرامت انسان به تعبیر علامه طباطبایی عقل است و به نظر نویسنده اراده و حق انتخاب است و نمی تواند ایمان و کمالات معنوی باشد.

باید پرسید عامل کرامت انسان چه چیزی می تواند باشد که نه در موجودات ارضی وجود دارد و نه در موجودات سماوی. تفاوت جمادات، نباتات و حیوانات با انسان در چیست. ملائکه الله و عالم ارواح در آسمانها چه چیزی ندارند که باعث خضوع و کرنش آنها نسبت به انسان شده است؟ جن هر چند برخی خصائص عقلی را دارد، آن گونه که از برخی آیات قرآن استفاده می شود که ایمان می آورند، اما در آنها خلاقیت ذاتی و پذیرش مسئولیت و توسعه مادیت و معنویت دیده نمی شود، اما در انسان وجه جامعی دیده می شود که از سوی ملکوتی است و از سوی ناسوتی است. علامه طباطبایی فلسفه تکریم را اختصاص یافتن چیزی می داند که در انسان دیده می شود که در دیگران یافت نمی شود، به عبارت دیگر ایشان از روش سبر و تقسیم در پی اثبات دلیل کرامت است:

انسان بواسطه عقل و ویژگی در میان موجودات هستی دارد که باعث برتری و افزایش

بر دیگران در صفات و احوال و کارها می شود.^۷

ولی در حقیقت زندگی انسان از این جهت با زندگی سایر جانداران فرق دارد که حیوانات به حکم غریزه زندگی می کنند، اما انسان عقل و اراده دارد و با نیروی ابداع و ابتکار کار می کند. انسان نه تنها بر خود حق دارد و مسئولیت شناسی حتی بر دیگر موجودات هم حق دارد: انکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم،^۸ به همین دلیل که عقل دارد، اراده دارد، ابداع و ابتکار دارد، مسئولیت شناسی و مسئولیت پذیر است، به همین دلیل هم کرامت دارد.

بنابراین فلسفه کرامت انسان از سوی خداوند داشتن اراده و اختیار و توانایی حق انتخاب و ابداع و ابتکار و بیان خواسته ها، نطق، خط، تسلط بر دیگر موجودات است. البته اموری که با داشتن عقل تناسب دارد و این نکته با استفاده از سبر و تقسیم و مقایسه میان انسان با موجودات و آیات قرآن استفاده می شود. زیرا خداوند تکریم انسان را امر اعتباری و تصادفی قرار نداده و بلکه نسبت به واقعیت و حقیقتی از ذات انسان و تکوینی قرار داده است. و از طرفی این اوصاف را اختصاص به انسانی چون مؤمن قرار نداده و در مقام بیان آنها به طور مطلق سخن گفته و به ذات انسان وابسته ساخته است. و اگر در

انسان سلیبات بسیاری نسبت به پذیرش انسان و تخلقات و نافرمانی های وی دیده می شود، اما در برابر انسان ابتکارات و خلاقیت های بسیاری در کشف پدیده ها و بکارگیری طبیعت و در نوردیدن جهان آفاق دارد و باز آفرینی و نوآوری و شناخت طبیعت و خدمت به جامعه انجام داده که بی نظیر است.^۹

و به همین دلیل کرامت انسان به ذات او تعلق می گیرد و از همین جهت موجود ممتاز و انحصاری است و نمی تواند کرامت او ناظر به کمالات معنوی و فعلیت انسان در آینده باشد. همین که چنین استعدادی در کلیت دارد، جامعه انسانی ارزش بیشتری از موجودات دیگر دارد، هر چند در میان آنها ضایعات، آفات و انحرافات دیده می شود.

قابل التفات است، آیاتی که مورد بررسی قرار می گیرد، به دو جهت دلیل و شاهد بر کرامت انسان است، یکی از این جهت که بیانگر وضعیت ذاتی انسان است. و برخی به این دلیل مبنای کرامت قرار گرفته اند که اگر انسان کرامت نداشت و کرامت او ذاتی نبود، این گونه جهان را برای او آماده نمی کرد و این گونه حقوق و ارزش اجتماعی قائل نمی شد و برای انسان از آن جهت که انسان است حریم تعیین نمی کرد و سرمایه گذاری نمی کرد، چیزی که مانندش در سایر موجودات دیده نمی شود و به عبارت دیگر ما گاهی از اینکه خداوند انسان را خلیفه و امانتدار و دارای علم ویژه و مثل اعلا قرار داده می فهمیم کرامت ذاتی دارد و گاهی از اینکه فرشتگان به او سجده کردند، موجودات جهان در تسخیر اوست و حیات مادی و معنوی او ارزش دارد، می فهمیم که انسان کرامت دارد. به هر حال به بررسی این آیات می پردازیم.

۱. مسجود فرشتگان

یکی از مبانی کرامت و از نشانه های ارزش وجودی انسان در قرآن، سجده فرشتگان برانسان است. خداوند در سوره اعراف می فرماید:

ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس. (اعراف، ۷/)

(۱۱)

خداوند در آغاز انسان ها را آفریده، سپس به او صورت انسانی داده و در همین صورتگری بوده است که خواسته او را خلیفه در روی زمین قرار دهد. (بقره، ۲/۳۰) و از تعبیر جعل به جای خلق استفاده برده و آنگاه به ملائک دستور داده تا انسان را سجده کنند، از

این آیه نه تنها استفاده می‌شود که انسان و نه آدم دارای مقام والا و متعالی است، بلکه برتری انسان بر ملائکه نیز استفاده می‌شود، زیرا اگر موجودی کامل تر از ملائکه و افضل بر آنها نبود، درست نبود که وجود کامل بر وجود ناقص خضوع و کرنش کند. نکته دیگر آنکه هر چند ملائکه در آغاز نسبت به خلیفه شدن انسان اعتراض داشتند، اما پس از آنکه معلوم شد انسان با همه اوصاف و خصوصیات بشری همچون فسادگری و خونریزی، باز ویژگی دارد که ناچار به اعتراف قصور فهم خود است، آنگاه که خداوند دستور به سجده میدهد، بلافاصله آنها هم (فسجدوا) سجده می‌کنند و این برتری را می‌پذیرند. نکته سوم آنکه در سجده ملائکه نه آدم خصوصیتی نیست تا کرامت برای آدم تنها ثابت شود، چون جعل خلیفه ناظر به انسان است و کرامت از بنی آدم است، دلیلی ندارد که کرنش و خضوع مخصوص آدم باشد، بویژه آنکه آیه فوق (اعراف/۱۱) سجده به آدم پس از آن مطرح می‌شود که خداوند در خطاب به همه انسانها و از باب ذکر نعمت و امتنان می‌گوید: **خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا**، یعنی سجده ملائکه به عنوان پدیده‌های تاریخی بوده و در پدیده‌های تاریخی عینیت لازم است.

در آن زمان به جز آدم کس دیگر نبوده است. نکته دیگر و شاهد بر عمومیت سجده تعبیراتی است که در سوره حجر بیان شده است. در آنجا مسئله به صورت کلی آمده است: **و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حمأ مسنون (حجر، ۲۶/۱۵)** و اذ قال ربک **للملائکة انی خالق بشراً من صلصال من حمأ مسنون**. فاذا سویته و نفخت فیه من روحی **فقعوا له ساجدین**. (حجر/۲۹-۲۸)

یعنی سجده ملائکه جنبه شخصی نداشته و ناظر به کلیت انسان با ویژگی او بوده است.

۲. جانشین خداوند

یکی دیگر از مبانی کرامت در توصیف انسان، جانشینی خداوند در روی زمین شدن است. این جانشینی اولاً اختصاص به آدم ندارد و شامل همه انسانها است. ثانیاً، حکایت از مقام، ارزش و جایگاه تکوینی در نظام هستی است: **و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة**. (بقره/۳۰) در این آیه خداوند با «اذ» که ناظر به واقعیت پیشینی و ذکر خاطره است می‌گوید: به خاطر بیاور آن هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد. و جالب اینکه فرشتگان می‌گویند با وجود آنکه ما

تسبیح و حمد تو را به جای می آوریم و تو را تقدیس می کنیم، آیا باز لازم است که موجوداتی را خلیفه خود قرار دهی؟ که خداوند گویی وقتی با ملائکه سخن می گوید به صراحت مرتبه ای بالاتر از آنها را یادآوری می کند و آن خلیفه شدن است. خلیفه ای که گاهی تقدیس و تسبیح می کند و گاهی نمی کند و چه بسا فساد و خونریزی هم می کند، در صورتی که فرشتگان همگی و همواره تسبیح و تقدیس می کنند. در این آیه خداوند استدلال فرشتگان را رد نمی کند، بلکه می گوید در خلیفه قرار دادن این موجود راز و رمزی است: انی اعلم ما لا تعلمون. به هر حال نسبت به خلیفه شدن انسان نه تنها آدم، در آیات دیگر تأکید می ورزد: و هو الذی جعلکم خلائف الارض. (انعام، ۱۶۵/۶) و آیات دیگر. (یونس/۱۴)

۳. انسان امانت دار خداوند

قرآن، انسان را امانتدار خداوند معرفی می کند و این مسئله را با ذکر مقدمه ای بیان می کند و می گوید: این امانت را بر آسمان به زمین و کوه ها عرضه کرد، ولی آنان از حمل آن سر بر تافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید: انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال، فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً (احزاب، ۷۲/۳۳) از این تعبیرها استفاده می شود که پذیرفتن امانت از ویژگی های انسان است که همه موجودات جهان آفرینش از پذیرش آن سرباز زده اند.

سخن درباره معنای امانت و ارتباط آن با کرامت انسان است. بی گمان وقتی گفته می شود برانسان عرضه شد، منظور این نیست که به صورت تشریحی و عرضه بر یکایک انسان، آنها پذیرفتند، چون می دانیم که چنین چیزی اتفاق نیافتاده است. پس باید منظور از عرضه، نهادن در خمیرمایه و فطرت انسان باشد، چیزی که می تواند مایه امتیاز انسان از موجودات دیگر به لحاظ ساختار وجودی باشد: با عقل، اختیار و اراده که انسان را از سایر موجودات برتری ببخشد و روشن است که این آیه در مقام بیان خیر از مقام و ارزشگزاری است. به همین دلیل اوصاف ظلوم و جهول که به ظاهر عتاب و خرده گیری به نظر رسد، اما در حقیقت نوعی تمجید است. چون اگر این انسان دارای وصفی است که می تواند فساد و سفک دما کند و ظلوم و جهول باشد، یعنی قدرت انتخاب دارد و همه حالات خوب و بد برای او فرض است و مانند ملائکه نیست که: لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما یؤمرون. (تحریم، ۶/۶۶) و مانند آسمان و زمین و کوه ها هم نیستند که تسلیم او

هستند طوعاً و کرهاً: و له اسلم من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً (آل عمران، ۸۳/۳) لذا موهبتی است که خدا به انسان داده و در حد خودش ارزش پیدا کرده است، و به همین دلیل آیه امانت به قول علامه طباطبایی دال بر کرامت ذاتی انسان است.^{۱۰} بنابراین، داشتن استعداد و پذیرش امانت، یکی از مبانی کرامت و شناخت هویت انسان است.

۴. دارای علم ویژه خداوند

یکی دیگر از ویژگیهای انسان از نظر قرآن داشتن علم ویژه‌ای است که خداوند به انسان داده و او به ملائکه عرضه کرده و زمینه پذیرش و خضوع ملائکه شده است:

و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم علی الملائكة فقال انبؤنی باسماء هولاء ان كنتم صادقين . (بقره/ ۳۱)

علامه طباطبایی هرچند به صراحت درباره اختصاصی بودن تعلیم اسماء به آدم سخنی نمی‌گوید، اما با بیان دو نکته در لابلای سخنان خود، گویی خصوصیتی برای آدم قائل نیست. (۱) تحمل علم به اسماء آنها اسمایی که در توان تعلیم ملائکه نیست، اختصاص به آدم نداشت و همان موجودی که خلیفه شده بود و ملائکه اعتراض داشتند که او سفک دم‌آلود می‌کند، و خداوند آن را رد نکرد، مسجود ملائکه واقع شدند.

(۲) اینکه تعلیم به آدم، تنها تعلیم به نام‌ها نبوده و از چیزهایی نبوده که ملائک می‌دانسته‌اند، و گرنه برای آدم کرامتی نبود^{۱۱} و از آنجا که کرامت برای همه انسان‌ها و بنی آدم است، روشن می‌شود استدلال ایشان ناظر به آدم تنها نیست و آدم در این نقل خصوصیتی ندارد و سجده ملائکه و سرپیچی ابلیس واقعه‌ای خارجی بوده است.^{۱۲} بنابراین، این دانش اختصاص به آدم ندارد و تعلیم آدم از باب ذکر نمونه است. و آنگهی چون در آیات دیگری با تعبیرهای متفاوت ذکر شده است: خلق الانسان . علمه البیان . (الرحمن، ۴۰/۵۵)

خدای رحمان انسان را آفرید و به او بیان را آموخت . الذی علم بالقلم . علم الانسان ما لم يعلم (علق، ۵۴/۹۶) . خدای رحمان او را بوسیله قلم تعلیم داد . چیزی را که نمی‌دانست تعلیم داد .

که در این دو آیه سخن درباره تعلیم به انسان است، دانشی که پیش از خلیفه شدن

نمی دانست. علمی که می توانست هم سخن بگوید و هم بنویسد، در حالی که پیش از آن چیزی نمی دانست. یعنی پیش از رسیدن به درجه و مرتبه انسانی، این کمال را یافت کمالی که علم اسماء را آموخت، خلیفه شد ملائکه بر او سجده کردند و بار انامت را هم پذیرفت:

والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً. (نحل، ۱۶/۷۸)

۵. انسان مثل اعلای خداوند

یکی دیگر از توصیفات قرآن درباره شخصیت انسان، آینه تمام نمای حق شدن انسان است. انسان از نظر قرآن این ظرفیت وجودی را دارد که بتواند مظهر کامل حضرت حق در روی زمین، بلکه در آسمان و زمین شود. یعنی استعدادی دارد که می تواند پیاده کننده کارهای خداوندی و تجلی دهنده اسمای حق شود، در هر مرتبه ای که هست. تجلی یک اسم حق یا تجلی عهدهای از اسما و صفات و یا تجلی همه اسما و صفات الهی.

وله المثل الاعلی فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم. (روم، ۳۰/۲۷)

و در آسمانها و زمین برای خداوند نمونه والای هر صفت برتر از آن او است و اوست شکست ناپذیر، سنجیده کار. این مثل اعلی بودن از سوی ثابت می کند که چرا خداوند انسان را کرامت داده و از طرفی بیانگر حقیقت وجودی انسان است. و در همین زمینه در روایات آمده است. مانند: خلق الله آدم علی صورته.^{۱۳}

خداوند آدم را بر صورت خویش آفریده از این رو انسان در مراحل تکامل خود به منزله آینه ای می باشند که تنها و تنها خدا را نشان می دهد به گونه ای که دیگر موجودات نمی توانند تجلی حق باشند. از این رو وقتی انسان مثل اعلای می شود، که نشانه و ظهور حضرت حق در روی زمین است، به این معنی است که عرفا از آن به نظام مظهریت یاد می کنند و تحلیلی خاص دارند که از بحث این نوشته بیرون است.^{۱۴}

۶. تسخیر موجودات جهان آفرینش

انسان از دیدگاه قرآن از آن چنان ارزش و مقامی برخوردار است که به فرمان خداوند همه موجودات جهان آفرینش در تسخیر او هستند و خداوند ظرفیت وجودی او را به گونه ای آفریده که توانایی به کارگیری موجودات جهان را به نفع خود دارد و می تواند از خورشید، ماه، ستارگان، حیوانات، جمادات و امور غیبی به نفع خود استفاده کند، بلکه آنها را به تسخیر در آورد. در این باره قرآن از تسخیر خورشید و ماه، دریاها، رودها، شب و روز

بلکه آنچه در روی زمین، بلکه آنچه در آسمان و زمین برای انسان سخن می گوید و این را به عنوان ارزش و برتری و نعمت می شمارد: و سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ (ابراهیم، ۳۳/۱۴) و سَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَکَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ و سَخَّرَ لَكُمْ الْاَنْهَارَ (ابراهیم/۳۲) و سَخَّرَ لَكُمْ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ (نحل، ۱۶/۱۲) و هو الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِیًّا (نحل/۱۴) الم تَرَوُا ان اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مَا فِی الْاَرْضِ (لقمان، ۲۰/۳۱) و سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا (جاثیه، ۱۳/۴۵) و آیات بسیار دیگری که با همین مضمون آمده و نشان می دهد که خداوند این نعمت را برای همه انسان ها قرار داده و تفاوتی میان آنها نگذاشته و امتیازی خاص برای گروه خاص و عقیده های خاص تعیین نکرده است. و این آیات نشان می دهد که در جهان بینی قرآن، انسان از آن جهت که انسان است همه موجودات جهان آفرینش را مسخر او قرار داده است و در جهت نفع رساندن به انسان آنها را خلق کرده است و شاید بتوان گفت آسمان و زمین، شب، روز خورشید و ماه و دریاها به گونه ای آفریده شده اند که به انسان سود برسانند: و هو الَّذِی خَلَقَ لَكُمْ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا (بقره، ۲/۲۹) او کسی است که آنچه در زمین است برای انسان آفریده و یا در جاهایی دیگر آمده است خداوند برای انسانها زمین را گستراند و آسمان را برافراشت. (بقره/۲۳) و یا در جایی آمده که آسمان و زمین را آفرید تا شما را ببازماید که کدامتان نیکوکارتر هستید. (هود/۷)

بنابراین تسخیر موجودات و آفرینش جهان برای انسان حکایت از ویژگی و مقام و موقعیت ذاتی انسان می کند. وقتی قرآن می گوید: و اَتَاكُمْ مِنْ کُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ (ابراهیم/۳۴) و هر چه از او خواستید به شما داده است، نشان می دهد که باید این موجود پدیده استثنایی باشد. چون خداوند درباره ملائکه که ارزش و مقام آنها روشن است می گوید: آنها دارای مقام معلوم و معینی دارند: و ما مَنَّا اِلَّا لَهٗ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ (صافات، ۱۶۴/۳۷)

نکته قابل توجه اینکه قرآن در مقام بیان ذکر نعمت و نتیجه گیری از آفریده های خود است و لذا می گوید: فَاخْرِجْ مِنْهُ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لِّكُمْ (بقره/۲۲، ابراهیم/۳۲) و در مقام بیان شأن و مقام و استعداد و جامعیت و موقعیت انحصاری است، مقامی که مربوط به ذات است و نه فعلیت و همانطور که خلیفه بودن و امانتدار بودن نشانگر کرامت است، این تسخیر و خلق انحصاری بیانگر کرامت ذاتی است و همین که وسیله کشف کرامت باشد، گرچه در سلسله معالیل است، اما شاهد بر کرامت تکوینی انسان و مترتب بر آثاری است

که بعداً درباره آن سخن خواهیم گفت .

۷. انسان اشرف مخلوقات

یکی دیگر از شواهد کرامت ذاتی، آیاتی است که انسان را اشرف مخلوقات می‌داند و خلق انسان را در نیکوترین صورت معرفی می‌کند و خداوند با آفرینش وی به کاری که انجام گرفته آفرین باد می‌گوید .

هر چند سخن درباره اشرف مخلوقات بودن انسان نگاهی دیگر به انسان و ارزش اوست، اما از آن جا که قرآن با تعبیرهای مختلف درباره جایگاه انسان سخن گفته، این تعبیر هم در نشان دادن کرامت انسان قابل توجه است .

قرآن کریم پس از شرح چگونگی آفرینش انسان و سیر مراحل آن می‌گوید: ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین . (مؤمن، ۱۴/۲۳) آنگاه آفرینشی دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است . در جایی دیگر آمده است: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم . (تین، ۴/۹۵) به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم .

این توصیف‌ها هر چند ناظر به بهترین آفرینش و نیکوترین صورت انسان است، اما سخنان دیگری در قرآن آمده است که برتری انسان به گونه‌ای روشن‌تر بیان می‌کند: و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً (اسراء، ۷۰/۱۷) تنها به انسان کرامت بخشیده، بلکه او را بر بسیاری از آفریده‌ها برتری داده است . به همین دلیل می‌توان به موقعیت انسان از نگاه قرآن به عنوان اشرف مخلوقات و در بهترین حالت سخن گفت .

۸. انسان برخوردار از روح خدایی

در نظر قرآن آفرینش انسان از آن جهت نیکوتر است و ارزش ویژه‌ای دارد که از روح خودش ترکیب یافته و اگر بُعد جسمانی او زمینی و خاکی است، بُعد معنوی و ملکوتی او الهی است: ثم سواه و نفخ فیہ من روحه (سجده، ۹/۳۲) فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی فقعوا له ساجدین (حجر، ۲۹/۱۵، ص. ۷۲/۳۸) . به همین دلیل انسان کامل می‌تواند از میان انسان‌ها برخیزد و انتخاب شود و مثل اعلائی خداوند و مظهر اسامی و صفات الهی شود . در انسان از نظر وجودی چنین ظرفیتی وجود دارد و قرآن این ارزش را یادآور می‌شود .

۹. انسان دارای اراده و اختیار

یکی دیگر از ویژگیهای انسان که در مبانی کرامت بسیار مهم و نقش آفرین است،

اراده و اختیار انسان است. انسان در پوئیدن راه هدایت و انجام تکالیف الهی خود تصمیم می‌گیرد. بگونه‌ای آفریده شده که با گرایشهای دوگانه خیر و شر به دنیا بیاید و با تمایلات گوناگون و فرصت انتخاب آزمایش شود. **الذی خلق الموت و الحیاه لیبلوکم ایکم احسن عملاً** (ملک، ۲/۶۷) خدایی که مرگ و زندگی را آفرید و با زنده ساختن انسان‌ها به این دنیا آورد تا بیازماید که کدام یک نیکو‌کردارتر خواهند بود. بلکه برای این بشر تمام امکانات مادی و معنوی فراهم ساخت و تدارک دیده و آنچه نیاز داشته در اختیار او قرار داده است تا ببیند چگونه از آنها استفاده می‌کند: **انا جعلنا ما علی الارض زینه لها لئبلوهم ایهم احسن عملاً**. (کهف، ۷/۱۸) بنابراین ارزش انسان به این است که می‌تواند کار بد انجام دهد، ولی کار خوب انجام می‌دهد و به همین دلیل پاداش می‌گیرد.

می‌تواند کار خوب انجام ندهد، ولی کارهای خوب انجام می‌دهد و به همین دلیل توبیخ و مجازات می‌شود. می‌گوید هر که بخواهد ایمان می‌آورد و هر که بخواهد، کفر می‌ورزد: **و من شاء فلیکفر**. (کهف/۲۹) خداوند نخواست به صورت جبری در کارهای انسان دخالت کند، بلکه خواسته است ناظر و ممتحن اعمال او باشد: **فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین**. (عنکبوت، ۳/۲۹)

از نظر قرآن، هر انسانی مهربون تلاش و کوشش خود است: **و ان لیس للانسان الا ما سعی** (نجم، ۳۹/۵۳) و نتیجه سعی خود را می‌بیند: **فاولئک کان سعیهم مشکورا**. (اسراء، ۱۷/۱۹) اگر نیکی کردند به خود کرده‌اند و اگر بد کرداری نمودند، آن هم به خودشان باز می‌گردد: **ان احستم احستم لانفسکم و ان اساتم فلها**. (اسراء/۷) کسی نمی‌تواند آنها را مجبور کند، اگر مجبور کرد ارزش ندارد. ارزش کار به انتخاب و اختیار انسان است: **من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها**. (فصلت، ۴۶/۴۱) هر کس کار خوب کند به سود خودش و هر کس کار بد انجام دهد، به زیان خودش است.

۱۰. ارزش حیات و زندگی انسان

از نظر قرآن، انسان دارای آن چنان ارزشی است که حیات یک انسان مساوی با حیات همه انسانها، و مرگ او مساوی است با مرگ همه انسانها. اگر کسی انسانی را بدون دلیل بکشد گویی که انسان‌ها را کشته است و اگر فردی را زنده کند، گویی همه انسان‌ها را زنده کرده است: **من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من**

احیایاها فکانما احیاء الناس جميعاً. (مائده، ۳۲/۵)

از دیدگاه قرآن حیات انسان مهم است، از این رو کیفیت مهم است، حیات یک انسان و به خطر افتادن جان یک انسان آن چنان اهمیت دارد که گوشزد می کند: حیات یک انسان برابر حیات همه انسان ها و مرگ او برابر با مرگ همه انسانها می باشد. چون انسانیت حقیقتی است که در همه انسان ها مشترک است و اگر فردی را بدون جهت بکشد، آن حقیقت مشترک را از بین برده و انسانیت را لگدکوب و بیارزش کرده است، هر چند جان یک انسان بوده است از سوی دیگر می توان گفت در فرهنگ قرآن، چون انسان مظهر اسامی خداوند و روح و خلیفه خداوند است، کشتن یک انسان بیگناه اهانت به مقام شامخ ربوبی و اهانت به آفریدگار هستی است که با عظمت ترین آفریده های نابوده شده است. از این نکته مهم تر حق حیات معنوی انسان است. آن چیزی که کیان، شخصیت و آبروی او را تشکیل می دهد. ویل لکل همزه لمزه (همزه، ۱/۱۰۴) وای بر هر بدگویی که عیب جویی می کند. تفاخر به ثروت خود می کند، گویی دیگران را تحقیر کند. الهاکم التکاثر (نکات، ۱/۱۰۲) تفاخر به بیشتر داشتن که انسان را غافل می کند. نمونه ای دیگر از حق حیات معنوی نهی و مذمت و ستم کردن، تهمت زدن، افشاگری کردن است. (نور/ ۱۹) پشت سر افراد بدگویی کردن و به اصطلاح قرآن غیبت است (حجرات/ ۱۲) آیات نهی از ستمگری و مذمت ستمکاران آن چنان بسیار است. ۱۵ و دارای ابعاد زیادی است و ناظر به هر گونه ستمگری و ضایع کردن حقوق انسان و از آن جمعه حقوق معنوی است. تمام این نکات در توصیف جایگاه انسان و دفاع از حریم، موقعیت و مقام و نشان دادن تفاوت او با سایر موجودات، از جماد، بنات، حیوانات و حتی موجودات عرشی با همه مسائلی که انسان دارد و آفریدگار جهان از آن با خبر است، نشان از چیز دیگری می دهد، گویی خداوند انسان را با همین واقعیت های موجودش پذیرفته و براساس آن پیامبران را فرستاده و از آنها با حق انتخاب، توقعاتی را بیان کرده است.

جمع بندی

از آنجا که کرامت به معنای ارزش، مقام و موقعیت ویژه و برتری وجودی و ذاتی و تکوینی معنی گردید و مراد از آن استعداد در نهاد دانسته شد و تکریم و منت گذاشتن

خداوند^{۱۶} (اسراء، ۷۰/۱۷) هم براساس صفت ممتاز او شناخته شد، و فلسفه وجودی این کرامت در اراده و اختیار تبلور یافت، روشن می شود که اگر انسان کرامت نداشت نمی توانست خلیفه خدا، مسجود ملائکه، امانتدار انحصاری، دارای علم ویژه و تجلیگاه اسما و صفات و مثل اعلائی خداوند شوند و به همین دلیل برای این موجود جهان آفریده شده و برای او تسخیر شده و از سویی چون دارای ویژگی های فوق می باشد می تواند جهان را تسخیر کند و در اختیار بگیرد و از آن بهره ای ببرد که دیگر موجودات نمی توانند بهره ببرند و از این رو: **فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا.** (اسراء/۷۰)

و البته شاید به این دلیل این تفضیل را به طور مطلق بیان نکرده، که چون: **رفع بعضکم فوق بعض درجات** (انعام، ۱۶۵/۶) اگر همه آن مراتب و درجات را می رسیدند، دیگر فضیلت برکثیر نبود، فضیلت بر همه آفریده هم بود، یعنی افزون بر کرامت بر کل، فضیلت بر کل هم داشت.

نکته دیگر، هر چند ارزش حیات و زندگی انسان کشف کرامت می کند و بیانگر جایگاه وجودی ذات انسان می شود، اما بیان این نکته در قرآن نه تنها به این جهت نیست که آدمکشی را محکوم کند و ارزش حیات و خون انسان را نشان دهد، بلکه بیان حیات انسان هم است، زیرا در ذیل می گوید: **و من احیایها فکانما احیا الناس جمیعا** (مائده، ۳۲/۵) و بیان ارزشگذاری حیات، تعبیر دیگری از جایگاه و ارزش و کرامت ذاتی انسان است، زیرا این تعبیر در حق موجودات دیگر نیامده و حتی شامل حیات معنوی، از هدایت تا عرض و آبرو و بهره گیری از استعدادها و خلاقیت های انسان و به ثمر رساندن آنها نیز می شود و این جزو کرامت است.

پیامدهای توجه به کرامت ذاتی

در کنکاش برای درک موقعیت انسان از نظر قرآن به ساختار هستی شناسانه او توجه شد و از آن جهت درباره کرامت وجودی و ذاتی انسان سخن گفته شد که چنین توصیفی از انسان پیامدهای خاص خود را خواهد داشت، و نتایج در حوزه مسائل فرهنگی و اجتماعی می توان گرفت.

۱. کرامت به انسان از آن جهت که انسان است و با ویژگی های خاص آفریده شده

چون، خلیفه خدا در روی زمین است، مسجود ملائکه است، امانتدار خداوند است. دارای علم و توانایی و مثل اعلای خداوند است، احاله داده شده و پایه استدلال برای شخصیت و هویت وجودی او گذاشته شده است، و براساس این هندسه و ترکیب، ارزیابی می شود.

۲. این کرامت به گروه، قشر، مذهب و منطقه جغرافیایی و نژادی و رنگ پوست اختصاص ندارد و شامل همه انسانها می شود.

۳. لازمه کرامت انسان، توجه به ارزشها و پیامد توصیف هایی است که درباره او شده است. مثلاً اگر از هدفداری و آرمانخواهی انسان سخن گفته می شود، و در قرآن آمده است: یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه (انشقاق، ۶/۸۴) همواره در جهت پروردگار حرکت می کنی، این گرایش را نشان می دهد. گذشته از حقوق اجتماعی و امنیت دیگران هر انسانی مرهون تلاش و کوشش خود است و دینداری و هدفمندی در سایه چنین توصیفی از کرامت معنی دار است.

۴. لازمه ارزشمندی و کرامت، تحفظ کیان، شخصیت و حقوق خاص برای همه انسان هاست که هیچ کسی نمی تواند آن را سلب کند و در محدودهای خاص قرار نمی گیرد از آن جمله حق حیات ویژه جسمانی و معنوی است. نماد اجتماعی کرامت انسانی برقراری عدالت، تأمین رفاه اقتصادی برقرار امنیت، احیای هویت و فرصت تعامل اجتماعی و فرهنگی است.

۵. داشتن شخصیت، علم و اندیشه برای انسان، حریمی از مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بوجود می آورد تعریف می کند که تنها با برخورد مثبت و استدلالی و اقناعی با انسان می توان با او تعامل داشت. به عنوان نمونه اختیار و اراده در انسان لوازمی را بوجود می آورد که بدون اعتقاد و پذیرش قلبی نمی توان توقع کاری درست را از او توقع داشت و اصولاً تفاوت اصولی با موجود دیگر دارد. خداوند درباره موجودات تسلیم پذیری، اجبار و اکراه تکوینی را یادآور می شود:

وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً. (آل عمران، ۸۳/۳)

هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است. و یا درباره سجده و خضوع آسمان و زمین و موجودات هستی می گوید:

و لله يسجد من في السموات و الارض طوعاً و كرهاً. (رعد، ۱۳/۱۵)
و هر که در آسمانها و زمین است. خواه و ناخواه (بخواهد و نخواهد) برای خدا سجده می کند.

در صورتی که درباره انسان این تعبیر را ندارد و خطاب به پیامبر و اینکه مشیت خدا درباره انسان چیزی دیگری است می فرماید:

و لو شاء ربك لآمن من في الارض كلهم جميعاً، افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين. (بونس، ۱۰/۹۹)

و اگر پروردگار تو میخواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که ایمان بیاورند.

که نشان می دهد، انسانی که با این ویژگی آفریده شده، برخلاف موجودات دیگر همچون سایر حیوانات محکوم بر مبادی طبیعی و غریزی نکرده، تنها با امر و نهی و ارشاد به عواقب امور او را به نظم، امنیت، معنویت دعوت و هدایت کرده است. و این خود انسان است که با انتخاب و اختیار خویش سرنوشت خود را رقم می زند.

۶. از فصول ممیزه انسان معنویت گرایی است، چون موجودی است دو بعدی که یک بعد آن روح خداست. ارزش انسانیت و جاودانگی او به این فصل ممیز است که اگر جسم او نابود شود، روح و روان او نابود شدنی نیست و لذا باید همه برنامه ها در جهت صیانت و پاسداری و تداوم ذاتی و حقیقت وجودی او باشد محیط معنویت گرایی او تخریب نشود. این کرامت جز با پذیرش معنویت در فضای انتخابی و رفع موانع فراهم نمیشود. جز با تقویت نقاط مثبت و کارآمد و ایجاد بهداشت معنویت به عنوان نخستین راه برای تقویت روح و ابعاد شخصیتی حاصل نمی گردد.

۷. امنیت، عدالت، رضایت خاطر و تأمین نیازهای معیشتی و اقتصادی و آسایش از لوازم حفظ کرامت انسان است. این امور در فرهنگ اسلامی مقدمه رشد و تعالی و برطرف کردن موانع داخلی برای رسیدن به مقصود است. به همین دلیل بخش زیادی از توصیه های اجتماعی اسلام تأکید بر تحقق بر این امور است. درباره امنیت و عدالت، آیات بسیاری در قرآن آمده که نشان می دهد، هر چند امنیت معنوی سرچشمه و مبنای اصلی کلیه ابعاد امنیت و سازکارهای تأمین امنیت ظاهری است اما پیوند و توازن عمیقی برقرار است و هر

گونه ناامنی و بی عدالتی تأثیر بسیار در گزیر از حیات معنوی و رفتارهای ناهنجار فردی و اجتماعی دارد، به همین دلیل در قرآن به مسئله عدالت و امنیت تأکید شده هر چند که امنیت نهایی با امنیت معنوی است: الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون. (انعام، ۸۲/۶)

۸. کرامت انسان به این مفهوم نیست که کسانی که حقوق دیگران را پایمال می کنند و ستم و خونریزی می کنند و امنیت جامعه را به خطر می اندازند، به این دلیل که انسان کرامت دارد پس مصونیت دارند. این گروه از دایره کرامت خارج هستند، چون مقتضی کرامت انسان عدم تعرض و تعدی به حقوق دیگران است. اما به این دلیل که تخلف کرده اند، نمی توان هر مجازاتی را هم جاری کرد. مجازات مجرمان در محدوده قانون و با اثبات جرم و قطعی شدن آنهاست از اینرو بخشی از آیات قرآن ناظر به این جهت است که نباید فراتر از حدود پیش رفت و گرنه مجازات بیشتر از جرم خود ستم دیگری است: من یتعد حدودالله فاولئک هم الظالمون (بقره، ۲۲۹/۲)

در حوزه مسائل اجتماعی و برخوردهای جمعی و گروهی برای پیشگیری از ناامنی هم باز تأکید می کند که به همان اندازه‌های که تجاوز می شود باید برخورد کرد: فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم (بقره/۱۹۴) و این شیوه نشان می دهد که افزون بر عدالت گرایی در مجازات، مسئله کرامت انسان چه اهمیت زیادی در رعایت حقوق مجرمان و محدود شدن مجازات به قوانین تعیین شده، دارد.

بنابراین نشان دادن اصول و مبانی کرامت انسان در قرآن تنها شناسایی حقیقت وجودی انسان نیست، شناخت حقوق و بایدها و نبایدهای اجتماعی و فرهنگی و در نهایت اخلاقی او نیز هست. پذیرفتن شخصیت، استعداد مجموعه‌ای بایدها و نبایدها در جامعه انسانی صرف نظر از اوصاف و عوارض تاریخی و جغرافیایی است که اصول و راهکارهایی را الزامی می سازد.

نسبت آزادی با کرامت انسان

یکی از دغدغه‌های جدی دینداران سازگاری دینداری با آزادی است. در آغاز این نکته باید روشن شود که دین برای انسان آمده و پیامبران برای ارزش بخشی بیشتر به انسانیت

می آیند و چون انسان‌ها دارای اندیشه و عقیده‌ای هستند، پیامبران می آیند که راه راست و عملکرد درست را از میان راه‌ها و کردارهای گوناگون نشان دهند. از سوی دیگر، حق انتخاب و داشتن اراده برای انتخاب راه و چاه، پایه جهت‌گیری پیامبران را تشکیل می‌دهد و آزادی برای انتخاب فرصت و ابزاری است که آنها بتوانند سخن‌های گوناگون را بشنوند مقایسه کنند و از میان آنها بهترین را انتخاب کنند:

فبشرعباد . الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (زمر، ۳۹/۱۷-۱۸)

به این جهت زمینه و بستری است برای انتخاب کردن و رشد و تعالی انسانیت و شکوفایی استعدادها و برخورد صحیح با آراء و اصلاح اندیشه‌ها و همچنین ابزاری است برای پیشگیری از فاسد شدن دین و وسیله‌ای است برای مبارزه با آفات دینداری، همچون غلو، تحریف و انحراف، اگر آزادی نباشد، دعوت پیامبران، هشدار و تشویق معنا نخواهد داشت و اجبار و اکراه و تظاهر به دینداری نیاز به معنویت و خداترس را تأمین نخواهد کرد و در برابر اجبار دیگر ضرورتی برای آمدن پیامبران و راهنمایی نخواهد بود.

خداوند می‌تواند رأساً براساس حرکت غریزی مانند حیوانات و یا رفتار مجردات، خواسته خود را تأمین کند و از کسی تحطی سرزند، همانطور که قرآن در باره ملائکه فرموده است: لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون (تحریم، ۶/۶۶)

از سوی دیگر با نگاهی به جوامع به خوبی در می‌یابیم چرا در این جوامع، ظواهر دینی به خوبی انجام می‌شود، مردم ظاهراً نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، دیگر دستورات شریعت بویژه شعائر را انجام می‌دهند، اما آثار این تعالیم که همه در جهت خودسازی و تهذیب نفس است در رفتارشان دیده نمی‌شود و عملکرد آنان بر خلاف آموزه‌هایی است که این دستورات را می‌دهد نماز آن گونه که قرآن می‌گوید باز دارنده از گناه است (عنکبوت/ ۲۵) صوم تقوا آوراست (بقره/ ۱۸۳) اما در عمل چنین اتفاقی نمی‌افتد. چرا چنین است، زیرا در تربیت اجتماعی آن ایجاد شوق و رغبت لحاظ نگردیده است. آگاهی و توجه به عمل در بطن این اعمال وجود ندارد. بسیاری از اعمال صوری و برای رفع تکلیف است. حال اگر در جامعه اجبار و الزام انجام گیرد، به طریق اولی این آثار عملی عبادات وجود نخواهد داشت، چون عبادت و راز و نیاز، با اجبار، اکراه و نظام استبداد دینی و خشونت سازگار نیست. از سوی دیگر آزادی مقوم دین است نه مخرب دین. چون با آزادی انتخاب عقیده

و با اختیار عملی انجام گرفته و کسی نمی‌تواند به سادگی آن را بگیرد. اما در حالت اجبار با اندک شبهه و طرح سؤال و اشکال بنیانهای دینی و اخلاقی سست می‌گردد. به این جهت دینداری با آزادی در تناسب است. اگر عقیده پدید آمدن، یک ادراک تصدیقی در ذهن انسان است. اگر عقیده پذیرفتن ایده و آرمان است، طبعاً یک عمل ارادی صرف نیست که بشود بازور کسی را به پذیرفتن آن وادار کرد و یا نسبت به عقیده‌های منع و اجبار کرد. چیزی که قابل اجازه و منع است، التزام به یک سلسله اعمالی است که از عقیده ناشی می‌شود، مثلاً دعوت کردن به دین، قانع ساختن مردم نسبت صحت و صادق بودن و مفیدیت آن است، به این جهت به نظر ما ساحت دین منزله از آن است که راضی شود که عقیده را بر مردم تحمیل کند، یا با توسل به قهر و زور افراد را دعوت به مرا می‌کند یا مانع از عقیده‌ای بشود.^{۱۷} چون با کرامت انسان و اراده و اختیار انسان، وجه تمایز انسان با سایر موجودات سازگاری ندارد.

بنابراین رابطه‌ای متقابل میان آزادی و کرامت است. آزادی به انسان کرامت می‌بخشد چون یکی از راه‌های شناخت انسان اراده و اختیار است و گفتیم فصل ممیز انسان و عامل کرامت بخشیدن به انسان آزادی است. و داشتن حق انتخاب، یعنی آزادی از این رو آزادی و حق انتخاب کرامت انسان را جلوه‌گر می‌سازد و نشان می‌دهد در شرایطی که می‌توانسته چه کارهایی انجام بدهد که زشت بوده و انجام نداده و در برابر در چه جاهایی با خواسته درونی مبارزه کرده و کاری را با سختی انجام داده است.

از سوی دیگر آزادی، کرامت انسان را شکوفا می‌کند و آن بایدها و نبایدهای اخلاقی در سایه آزادی اوج می‌گیرد و ارزش واقعی خود را نشان می‌دهد، در صورتی که استبداد، خفقان، فشارهای مذهبی، انسان‌ها را تحقیر و شخصیت آنها را پایمال می‌کنند.

البته سخن درباره آزادی و نسبت آن با کرامت از دو جهت مورد توجه قرار می‌گیرد، یکی آزادی درونی و یکی آزادی بیرونی. در آزادی درونی از آن جهت کرامت دارد که بر نفس خود مسلط است و مانع سرکشی غریزها شده و با تجهیل، تقلید، تحمیق، تسلط غرائز و پذیرش ذلت مبارزه می‌کند و عوامل و زمینه‌های سرکوب شدن غرب و کرامت معنوی را از خود دور می‌سازد و در آزادی بیرونی با عواملی که در بیرون او را محدود می‌کند مبارزه می‌کند مثلاً می‌خواهد بیاندیشد، سخن بگوید، از اندیشه خود دفاع

کند، انتخاب و تصمیم‌گیری داشته باشد که فکر می‌کند درست است؛ اما عوامل بیرونی فرهنگی، اجتماعی، دینی و سیاسی مانع اراده او می‌شوند، به همین جهت کرامت وی، در صورتی است که این موانع نباشد و او بتواند از حق خود دفاع کند و آزادی انتخاب داشته باشد.

مبانی نسبت‌گیری آزادی با کرامت

اکنون با توجه به آن‌چه گفته شد، باید مبانی این نسبت‌گیری بررسی شود و روشن شود که آیا در نفس آموزه‌های دینی اصولی برای آزادی به عنوان پایه کرامت انسان وجود دارد و از این مبانی حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت و انتخاب دین و مذهب، شخصیت و ارزش وجودی استفاده می‌شود.

۱. انسانی بودن دین

این پرسش در باب دین مطرح است: آیا دین برای انسان است یا انسان برای دین. آیا دین باید خود را با انسان و ویژگی‌هایش تطبیق دهد، یا آنکه دین هم باید خود را با آدمیان سازگار کند. آیا فقط انسان باید دینی باشد، یا دین هم باید انسانی باشد. آیا این درست است که دستورات دین به گونه‌ای ارائه شود که آدمیان و هویت وجودی و ساختار آنها از بین نرود و به تحقیر و مذلت نیفتند.

در قرآن کریم نکاتی آمده که نشان می‌دهد تعالیم اسلامی انسانی است به این معنا که ساختار وجودی، شرایط و مشکلات و نیازهای انسان در نظر گرفته شده است و اگر گفته شود دین انسانی است پایین آوردن شأن دین نیست و توجه به حاجات انسانی را از او خواستن عین واقع‌گرایی است. اگر دین می‌خواهد که دستوراتش مقبول بیافتند و اجراپذیر شود، جز آنکه به هستی و شرایط انسان توجه کند، چاره‌ای ندارد دین و قانون تنها در صورتی مفید و حکیمانه تلقی می‌شود که در مرحله اجرا مخاطبان خود را دچار مشکل نکند. این مسئله تنها از بُعد عمل مطرح نیست بلکه در مرحله اعتقاد هم باید چنین باشد که اندیشه و فکری نمی‌تواند تحمیلی باشد.

در قرآن کریم آیات فراوانی رسیده که پیامبر تنها بشیر و نذیر است. (اعراف/۱۸۸، بقره/۱۱۹، سبأ/۲۸) حتی آمده که این انتخاب با شماست او خود باید سود و زیان آن را در نظر

بگیرد: قد جاءكم بصائر من ربكم فمن ابصر فلنفسه و من عمى فعليها و ما انا عليكم بحفيظ (انعام، ۱۰۴/۶) به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که به دیده بصیرت بنگرد به سود خود او، و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان خود اوست و من بر شما نگهبان نیستم. چون دین و عقیده امر ارادی است تنها ارشاد و راهنمایی میکنند و از هیچ کس چیزی خارج از توان نخواستہ است: لا يكلف الله نفساً الا وسعها (بقره، ۲۸۶/۲) وقتی حکمی را بیان می کند، بلافاصله می گوید: خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد: يريد الله بكم اليسر و لا يريد بكم العسر (بقره/ ۱۸) حتی با تأکید می گوید: خدا می خواهد تا بارتان را سبک گرداند (نساء/ ۲۸) و تحمیل و تکلیف معنا ندارد و پیامبران از متکلفین نیست (ص/ ۸۶) و این دعا را تعلیم می دهد: ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به (بقره/ ۲۸۶) بار خدایا بر دوش ما تکلیفی منه که توان انجام آن را نداریم. و آیات دیگری که همگی حکایت از انسانی بودن و رعایت آسانی، سهولت، انعطاف پذیری و توجه به مشکلات و شرایط انسان می کند و ساختار و فراز و نشیب های او را در نظر می گیرد و با این گونه از فرصت سازی زمینه گزینش، امتحان و ابتلا را فراهم ساخته و میدان خودسازی و رشد و تعالی را باز کرده است. و این بخشی از هندسه کرامت را تشکیل می دهد که اگر گرامی داشته، با وضعیت وجودی و انسانی بودن به دین و دستوراتش نگاه کرده است.

۲. مشیت خدا نسبت به دینداری انسان

پرسش دیگری که در نسبت میان کرامت و آزادی مطرح است این است که آیا این وضعیت که انسان مختار باشد و در عمل عدهای مؤمن و موحد وعدهای کافر و مشرک و منافق و فاسق، مطابق با مشیت خداوند است یا بر خلاف مشیت. به عبارت دیگر در طول تاریخ هیچگاه انسانها به یک عقیده نبودند و هر چند در برهه ای از حکومتها اجبار و ترس وجود داشته، اما همه یک گونه فکر نکرده و نمی کنند. آیا این چندگانگی بر طبق مشیت و طرح برنامه الهی است، یا آنکه خواسته خدا چیزی بوده و آنچه اتفاق افتاده چیز دیگری است و مردم تحت نفوذ و اراده خداوند هستند و خداوند قادر بر تغییر وضع موجود نبوده است.

با توجه به آنچه که پیش از این گفته شد و ساختار وجودی انسان ترسیم شد، خداوند

از روی مصلحت و حکمت چنین وضعی را بوجود آورده است. درست است که خداوند راضی به کفر نیست: **ولا یرضی لعباده الکفر** (زمر، ۷/۳۹) اما مشیت خداوند هم به اجبار و الزام و آن گونه که در موجودات دیگر طوعاً و کرهاً الزام کرده نخواست است. بی گمان خداوند قادر بوده که وضع را به گونه ای ترتیب دهد که همه موجودات حتی انسانها به طور غیر اختیاری در برابر حق خاضع باشند و سجده کنند. قرآن در آیات بسیاری این مسئله را مطرح کرده است:

ان نشأ نزل علیهم من السماء فظلت اعناقهم لها خاضعين (شعراء، ۴/۲۶)

اگر خدا بخواهد از آسمان نشانه هایی فرو می فرستد تا در برابر حق تسلیم گردند و در جای دیگر می گوید: **ولو شاء الله ما اشركوا** (انعام، ۱۰۷/۶) اگر خدا می خواست هرگز مشرک نمی شدید. و یا در جایی دیگر می گوید: اگر خدا می خواست همگی را بر هدایت جمع می کرد (انعام/۳۵) حتی خدا نمی خواهد مردم را یک جور قرار دهد. دسته ای بر نظر واحدی زیست کنند.

ساختار وجودی انسان را بگونه ای قرارداده که چند گونه و چند اندیشه و عقیده باشند: **ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء**. (نحل، ۹۳/۱۶) بنابراین آنچه در فرهنگ قرآنی در این زمینه مطرح است: ۱. آنچه در برنامه خدا قرار داشته، دعوت به هدایت، و نشان دادن راه و فرستادن پیامبران و حتی احساس مسئولیت جمعی و اجتماعی برای پیشگیری از انحراف ها و خلاف کارهای است: **و علی الله قصد السبیل و منها جائز و لو شاء لهداکم اجمعین** (نحل/۹) و نمودن راه راست برعهده خداست. البته برخی از آنها به کژ می روند و اگر خدا می خواست مسلماً همه شما را هدایت می کرد.

۲. چون در برنامه خدا چنین مشیتی است، دیگران حق تخطی این مشیت را ندارند و کسی و یا کسانی با اجبار کاری کنند که مردم با ترس و ارباب به اندیشه و عقیده های روی آورند، زیرا این حرکت بر خلاف مشیت الهی است: **و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین**. (یونس، ۵۹/۱۰)

اگر پروردگار تو می خواست قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسره مؤمن می شدند. پس ای پیامبر آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که ایمان آورند.

۳. این مشیت یکطرفه نیست و تدبیر آن در ساختار وجودی انسان هم نهاده شده و

کسی که برخلاف آن عمل کند، بی ارزش و حرکت غیرطبیعی و به عبارتی برخلاف کرامت انسان است و نتیجه معنوی عاید انسان و جامعه نمی شود.

۳. تبیین کرامت با اجبار و اکراه

پس از آنکه معلوم شد، مشیت حضرت حق - طبق آموزه های قرآن - با ایمان آوردن اجباری همه سازگار نیست و در این باره آزادی انتخاب در نهاد او گذشته شده و رشد شخصیت انسان در سایه حق انتخاب است و این انتخاب پرتوی از مشیت الهی است که براساس آن ثواب و عقاب تعیین شده است، بنابراین باید تمام ارزش ها و بایدها و نبایدها را که دین مروج آن است به گونه ای باید تفسیر و تحلیل کرد که با کرامت و انسانیت مبیّتی نداشته باشد. البته این سخن به معنای این نیست که هیچ الزاماتی نیست. در صورتی که رفتار کسی (نه عقیده کسی) به حقوق دیگران آسیب می رساند. مانند دزدی، ناامنی، اذیت و آزار در آن صورت که جلوگیری نقض غرض و مخالف فلسفه هستی شناسانه انسان نیست.

اما در حوزه دین و تکالیف الهی و مسائل معنوی، پیامبران نمی خواهند کاری کنند که مردم با ترس و وحشت و خشونت خوب شوند:

فذكر انما انت مذکر، لست علیهم بمصیطر (غاشیه، ۸۸/۲۱-۲۲)

پیامبر تو یادآوری کن که تو یادآورنده هستی و تو سلطه جو بر آنها نیستی.

در جایی دیگر با تعبیر دیگری یادآور می شود که پیامبران جبار نیستند.

نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذكر بالقرآن من یخاف و عید(ق، ۵۰/۴۵)

ما به آنچه می گویند دانایتریم و توبه زور وادارنده آنان نیستی. پس به وسیله قرآن به هر

کس که از وعده های الهی می ترسد پند ده.

در آیات دیگری نیز آمده است:

لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی (بقره، ۲/۲۵۶)

بنابراین، اگر اجبار و اکراه مذموم است، یعنی باید اجازه داد که افراد، خود عقیده را برگزینند. تبیین رشد لازم است، اما اگر آزادی نباشد، این خود انگیزختگی وجود نخواهد داشت و به خاطر ترس از دیگران ناچار است تظاهر کند. حتی خود را از دیگران پنهان سازد تا بتواند عقاید خود را مخفی کند. و هر چه فشار، ترس و اجبار باشد، تظاهر، تملق،

ریا کاری و مسکنت و ذلت بیشتر خواهد شد، تا جایی که هویت و شخصیت خود را از دست می دهد و کرامت او دچار آسیب می شود. سرچشمه بی هویتی، جدایی واقعی افراد از جامعه، ترس، شک و بی اعتمادی است. وقتی کسی خود انگیخته زندگی می کند، می تواند بر شک خود غلبه کند و شکاف ها را پر کند و به عنوان موجود فعال و خلاق به واقعیات بیرونی دسترسی پیدا کند. اگر ذهن فعال گردید و در تبادل میان افکار دیگر قرار گرفت، بر شک و دولی خود چیره می شود و نیرویش به عنوان یک فروپیشی می گیرد احساسی پویا و متحرک در او پدید می آورد که به جای آنکه تظاهر و یا تقلید کند، یا همواره خود را در چارچوب های بی دردسر قرار دهد، بر فعالیت خود انگیخته مبتنی می سازد و از همین جا سیر تعالی و تکامل و اندیشه ورزی او آغاز می شود و منشأ رشد و تعالی او می شود.

۴. کرامت داشتن غیرمسلمانان

در پیامدهای توجه به کرامت ذاتی گفته شد، این کرامت به گروه، قشر، مذهب و منطقه جغرافیایی اختصاص ندارد، و شامل همه انسانها می شود و به دنبال خود حقوقی را متوجه جامعه می کند. این نکته را قرآن با زبان دیگری به صراحت بیان می کند و حفظ حیثیت و کرامت انسان را منحصر به مسلمان و مؤمن نمی کند، بلکه نسبت به حفظ آبرو و حیثیت همه انسان ها حتی غیرمسلمانان تأکید می کند و با این عنوان که کسانی که با شما نمی جگند و شما را آواره نمی کنند نیکی کنید، به قسط عمل کنید، به جایگاه رفیع و حق طبیعی انسان اشاره می کند:

لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجواکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین . (ممتحنه، ۷/۶۰)

خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند باز نمی دارند که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت و زید، زیرا خدا دادگران را دوست می دارد.

و جالب توجه اینکه معیار نیکی کردن و با عدالت برخورد کردن نجنگیده است، نه مسلمان بودن، موحد بودن و یا اهل کتاب بودن، بلکه هر انسانی که با مسلمانان نجنگند و مزاحمت ایجاد نکند و آنها را از شهر و دیارشان بیرون نکند، کرامت دارد و مسلمانان با

آنان نیکی بکنند و عدالت ورزند و این آیه از محکومات قرآن است و هر سخنی که این کلام را نفی کند یا محدود کند، معارض قرآن تلقی می شود، چون این آیه مساوق و معاضد با آیات کرامت انسان است.

۵. حق تعیین سرنوشت

از پرسش های دیگر درباره نسبت کرامت با آزادی، حق انسان نسبت به تعیین سرنوشت خویش است که با کرامت انسان تناسب تام دارد، زیرا انسانی که حق تعیین سرنوشت خود را ندارد سیادت بر خود را ندارد و گویی تابع و محکوم دیگران است، مانند صغیر است که دیگران درباره او تصمیم می گیرند. انسانها در طبیعت و فطرت به دو گونه حاکم و محکوم آفریده نشده، و هر کسی حاکم خود است و منشأ خلقت همه مردم یکی است و فلسفه اختلاف ها تعارف و شناسایی یکدیگر است. (حجرات/۱۳) البته آفریدگار جهان سیادت و فرمانروایی مطلق بر انسان دارد، اما این فرمانروایی را به خودش احاله داده است و انتخاب و تدبیر را از طریق قانون گذاری به تطبیق قانون به موضوعات به خود انسان ها واگذار کرده است. آیات مشورت (آل عمران/۱۵۹، شوری/۳۸-۳۷) آیات خلافت انسان و وراثت زمین برای صالحان (بقره/۳۰، فاطر/۳۹، نور/۵۵، انبیاء/۵) آیات وفای به عهده و عقد (مانده/۱) و آیاتی که دال بر توجه خطاب تکلیف های عمومی نسبت به مردم نشان می دهد که انسان حق حاکمیت بر سرنوشت خود را دارد و دیگران اگر کاری برای او انجام می دهند با او مشورت می کنند و اگر او فردی را برای وکالت و تصدی کاری پذیرفت، نباید پیمان شکنی کند و هر کس مسئول جامعه و مسائل و مشکلات آن است که باید با نظارت و پذیرش نگاهبان آن باشد، مانند آیات امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران/۱۰۴) و اگر کسی ایجاد ناامنی، فساد، ستم کرد باید در برابر آن ایستاد.

بنابراین لازم است اطلاق آیات شریفه ای جانشینی انسان را به طور کلی بر زمین دلالت دارد، مانند: **ثم جعلناکم خلائف فی الارض**. (یونس، ۱۰/۱۴) انسان در تصرف تکوینی و تشریحی بر زمین از سوی خداوند جانشین قرار داده شده و این حق تعیین سرنوشت با اراده و اختیار انسان انجام می گیرد و کسی را نمی توان مجبور کرد، زیرا معنای خلافت عمومی مردم آن است خود بر خود حکم برانند و این راهی جز انتخابات ندارد.^{۱۸} زیرا همان طور که لازمه کرامت انسان حق تصمیم گیری هر انسانی در امور خانوادگی، مسکن، ازدواج،

انتخاب شغل است، در حوزه سیاسی و اجتماعی، اعمال اراده خود آنان است در تدبیر اداره جامعه و چگونگی حل مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنان به صورت جمعی و مهم ترین و شناخته شده ترین آنها بوسیله انتخابات انجام می گیرد. تفاوت انسان به عنوان موجودی که مختار و امانت پذیر با سایر آفریده های خداوند در اراده و اعمال حق انتخاب است.

جامعه ای که افرادش حق تصمیم گیری در زندگی شخصی و اجتماعی خود نداشته باشد، و برای مسائل خود مجبور است به پذیرش اعمال سلیقه های دیگران، نه انسانیت دارد و نه کرامت و نه معنویت و کمال. فلسفه وجودی بعثت پیامبران بیرون بردن انسان ها از بندگی بندگان به سوی بندگی خدا و از عبادت و تسلیم شدن به بندگان خدا و از ولایت غیر خدا به ولایت خدا است امام باقر در نام های به یکی از خلفای بنی امیه چنین می نویسد:

و ان ذلك الدعاء الى طاعة الله من طاعة العباد والى عبادة الله من عبادة العباد و

الى ولاية الله من ولاية العباد. ۱۹

۶. تعیین روشهای دعوت به دینداری

از اصول دیگر نسبت کرامت با آزادی، مشخص شدن روش های دعوت به دینداری است. در قرآن کریم متناسب با وجود انسان، این روش ها تعیین شده است. به عبارت دیگر اگر گفته شده است که که دین انسانی است و مشیت الهی بفرراگیری دین نیست. اجبار و اکراه در دین مذموم و عملی بیهوده و بی ثمر است، راهی برای دعوت به دین و معنویت مشخص شده و سر راه دینداری سالم و مفید نشان داده شده است.

از نظر عقلی می دانیم که دعوت به دین، اخلاق و معنویت در سایه محبت و شوق عملی است. ایمان و اعتقاد با اراده آگاهانه مفهوم و معنا پیدا می کند و ایمان اکراه بردار نیست. دین از جنس دوست داشتن است. از جنس عشق ورزیدن است و هیچ کس را به زور نمی توان دوستدار دیگری کرد. جسم را می توان به کاری وادار کرد، اما دل را به جبر نمی توان طرفدار عقیده ای کرد مگر آنکه قانع شده باشد و از روی رغبت دلبرده چیزی بشود. به همین دلیل در قرآن آمده است:

ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن (نحل، ۱۶/۱۲۵)

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه‌ای نیکوتر است
مجادله نماید.

در این آیه، شیوه تبلیغ و دعوت مردم به دین و راه الهی تبیین شده و در آن تنها روش
پیشنهاد شده که مناسب با کرامت انسان است و آن روش حکمت و موعظه حسنه است.
در حالی که اگر آزادی اندیشه و بیان نباشد، امکان دعوت به وسیله حکمت و موعظه
حسنة نخواهد بود. زیرا در سایه استبداد و حاکمیت زور، جایی برای حکمت و موعظه
نمی‌ماند. در فضای اختناق امکان طرح عقاید مخالف نیست و همه تبلیغات یکسویه
است، در نتیجه دعوت به روش حکمت امکان ندارد. دعوت به حکمت در فضای آرا به
گفت و گو و برخورد منطقی و استدلال عقلی و طراح دیدگاه‌های مختلف است، آن‌گونه
که خود قرآن عقاید مخالفان را نقل می‌کند. بستر شکل‌گیری عقاید را نشان می‌دهد و بیان
می‌کند که چگونه مخالفان پیامبر، فرصت طرح عقاید خود را داشته‌اند و با صراحت و
جرات آن را در مکه و مدینه طرح کرده‌اند.^{۲۰}

بنابراین موعظه حسنه بالینت و نرمی و دعوت آزادانه سازگار است هیچ‌گاه در محیط
بسته و تعطیل کردن کانون مخالفان و شکستن قلم و تعطیل کردن اطلاع‌رسانی نرمی و
طیب خاطر و مجادله احسن انجام نمی‌گیرد. در چنین مواقعی، خشونت، رعب، گرفتن،
زندان کردن، بستن، دار آویختن قتل پنهانی برای ارعاب مخالفان معنی خواهد داشت و
جایی برای طرح اندیشه به صورت منطقی و استدلالی و با شیوه حکیمانه باقی نمی‌ماند.
جالب توجه‌تر آنکه ذیل آیه حتی شیوه تبلیغ را با کسانی که از راه جدل وارد می‌شوند را
بازگو می‌کند و می‌فرماید: و جادلهم بالتی هی احسن اگر می‌خواهید با کسانی گفت و گو
کنید، مجادله داشته باشید، جدال با سفسطه، غلبه‌گری، خلط مباحث و عوام‌فریبی
نباشد. بلکه جدال با شیوه نیکو و منطقی و شیوه مقبول جامعه علمی باشد. این سخنان
است که مهیمن بودن قرآن را در رعایت کرامت انسان در میان همه کتاب‌های آسمانی
ثابت می‌کند و دغدغه خاطر صاحب‌و‌حی را از پایمال شدن حقوق و کرامت انسان نشان
می‌دهد.

۷. اخلاق مشترک انسانی

یکی از ویژگی‌های انسان پابندی به اخلاق است. جامعه‌ای که به حداقل از

اخلاقیات پایبند نباشد استوار نخواهد ماند. اگر در جامعه‌ای دروغ رواج داشت، اعتمادی هم نخواهد بود تا دیگران با هم تعامل داشته باشند. نقض پیمان، تهمت، اذیت و آزار دیگران در هر جامعه و مذهبی مذموم است. توجه به اخلاق انسانی از سویی لازمه کرامت انسانی است. یعنی انسان‌هایی که ابایی از اذیت و آزار و ستم دیگران ندارند از درجه انسانیت سقوط کرده‌اند و از سویی لازمه بودن، اقتضای رعایت دیگران را می‌طلبند و بی‌توجهی به اصول اخلاقی، بی‌توجهی به کرامت انسان و به مخاطره انداختن نشاط و سلامتی جامعه است. در جامعه تنها راه گشای انسان به کارگیری عامل تعدیل‌کننده و اصول اخلاقی است. ادیان الهی و بیشتر ادیان بشری توجه اصول اخلاقی را مبنای کمال انسان می‌دانند. حال اگر آزادی بدون اخلاق باشد، سر از هرج و مرج، بی‌قانونی و سوء استفاده در می‌آورد و کرامت انسان در جامعه خدشه‌دار می‌شود و از سویی امروز مسائل مهم بحران اخلاقی را در جوامع، جنگها، ستم حکومتها، تبعیض نژادی، تبعیض جنسی سوء استفاده از محیط زیست، فقر و گرسنگی، ستم بر کودکان و بیگاری از آنان، خشونت و پرخاشگری استبداد، استعمال مواد مخدر، رانت خواری، باندای تبهکاری و تعصب‌های مذهبی تشکیل می‌دهد و تا وقتی بشریت بر این مشکلات فائق نیاید، کرامت انسان رعایت نخواهد شد و آزادی روشی است که این عیب‌ها را آشکار و با این بحران‌ها مبارزه کند و قدرت‌ها را مهار می‌کند. و از سویی تا معنویت و اخلاق نباشد، این آزادی سمت و سویی اصلاح‌گرانه نخواهد داشت.

بنابراین اصولی که در اخلاق مشترک اجتماعی مطرح می‌شود، مورد تأیید همه اشخاصی است که به انسانیت وفا دارند خواه تابع این مذهب باشند یا مذهب دیگری یا باور دینی نداشته باشند، هر چند که به نظر ما کسانی که معتقد به خدا هستند و او را ناظر اعمال و رفتار خود می‌دانند از تقید بیشتری نسبت به اخلاق اجتماعی برخوردار هستند. در چنین وضعیت جهانی، بشر نیاز به این دید دارد که انسانها با صلح و آرامش با یکدیگر زندگی کنند و ادیان و گروه‌های نژادی و اخلاقی در مسئولیت نسبت به یکدیگر مشارکت ورزند و از دیدگاه اخلاقی تحقق کامل عظمت و عزت و کرامت ذاتی شخص آدمی، آزادی و برابری است که اصولاً نمی‌توان آنها را از هیچ یک از انسانها سلب کرد. معنای این سخن آن است که هر انسان بدون توجه به تمایزات سنی، جنسی، نژادی، رنگ پوست،

توانایی جسمی و فکری، زبان، دین، دیدگاه سیاسی یا منشأ ملی و اجتماعی، دارای عزت و کرامتی جدا نشدنی و خدشه ناپذیر است و یکایک افراد جامعه و دولتها ملزم هستند که این عزت و حرمت را پاس بدارند و از آن محافظت کنند. انسانها از آن جهت که دارای کرامت هستند و این اصول مشترک را پذیرفته‌اند، انسانیت آنها هدف محسوب می‌شوند که باید براساس آن برنامه‌ریزی شود و سمت و سویی پیدا کند.

عامل بی‌توجهی به کرامت

جهان در حال تجربه یک بحران انسانی است، بحرانی که در ظاهر در جهت نفع طلبی و قدرت طلبی شکل گرفته و در بستر قبضه اقتصاد، سیاست و دست‌اندازی به کانون‌های قدرت و محیط زیست نمود پیدا کرده و در نتیجه صدها میلیون انسان قربانی آن شده و جامعه بشری به شکل فزاینده‌ای از بیکاری، فقر، گرسنگی و نابودی خانواده، جنگ و مهاجرت، استبداد و اختناق رنج می‌برند. این جوامع با کشتارهای دسته جمعی، مرگ و میر کودکان مواجه است. کشورهای بیشتری با فساد سیاسی و اقتصادی روبرو است. به سبب تعارضه‌ای اجتماعی، مذهبی، قومی، گسترش مواد مخدر، جنایات سازمان یافته، زندگی را برای انسان‌ها دشوار ساخته و تنها آنچه که به آن اندیشه نمی‌شود و برایش ارزش قائل نمی‌شوند انسان است. انسانی که امروز زندگی می‌کند و انسانی که در آینده زندگی خواهد کرد و امروز محیط زیست آینده او تخریب می‌شود و جالب اینکه قدرت‌طلبان یکدیگر را متهم می‌کنند و از مسئولیت‌های خود سخنی نمی‌گویند و فرافکنی می‌کنند و سهم خود را در گسترش بحران‌ها نادیده می‌گیرند، یادافع از یک موضوع بی‌ارزش و یا جنایت کاری را بر نجات انسان‌های زجر کشیده و ستم دیده ترجیح می‌دهند.

به نظر می‌رسد عامل بی‌توجهی به کرامت انسان فراوان باشد. برخی از آنها بیشتر در فضای فکری و فرهنگی جهان غرب شکل گرفته و علیرغم تأکید بر آزادی تحمیل دیگری بر انسان سنگینی می‌کند، و برخی در فضای فرهنگی جهان شرق شکل گرفته و قابل بررسی است، اما در کنار جهل، رشد نیافتگی، نهادینه نشدن نهادهای مدنی، بی‌توجهی به واقعیت انسان و معنویت عامل بسیار مهمی باشد و تا هنگامی که به معنویت در کنار نیازهای مادی توجه نشود این مشکل همچنان باقی است.

بحران معنویت

در تفسیر از کرامت انسان ما با دو آزادی در فرهنگ دینی مواجه هستیم، آزادی درونی و آزادی بیرونی در نگرش اسلام، آزادی درونی آنگاه تحقق پیدا می کند که انسان تحت انقیاد خواهش های غریزی قرار نگیرد و از زندان نفس رهایی پیدا کرده باشد. خواهش هایی که می تواند امواج بیکران خواسته ها و امیال غیرحقیقی انسان را در غل و زنجیر قرار می دهد و مانع حرکت و رشد او شود. هنگامی انسان آزاد می گردد که این غل و زنجیرها را کنار بزند و اسیر آنها نباشد و بتواند از روی اختیار و عقلانیت تصمیم بگیرد. در تربیت دینی و معنوی تمام تلاش برای رهایی از این وابستگی هاست و تا وقتی هواها و نفسانیات وجود دارد، از درون انسان را زندانی می کند و نمی گذارد که در بیرون اصلاح شود و آزادی بیرونی هم به نتیجه برسد. بحران معنویت از آن جا شکل می گیرد که انسان خود را مانند جانداران دیگر تصور کند و برای روح و غذای معنوی ارزشی قائل نباشد و نفس سرکش را رها کند که هر چه می خواهد انجام دهد. تن دادن به دین و معنویت نه تنها مانع از آزادی بیرونی نیست و التزام های دینی او را سست نمی کند، بلکه از آزادی و حقوق دیگران پاسداری می کند. عشق به خدا و ارتباط با خدا و تسلیم شدن در برابر قوانین شریعت به معنای روی گردانی از آزادی سیاسی و اجتماعی نیست. دفاع از حقوق اصلی بشر که پاسداری از کرامت انسان است، با معنویت ناسازگار نیست، در صورتی که به جای آزادی اندیشه و عقیده، تبدیل به آزادی از دین نشود.

بحران معنویت از آن هنگامی کوچک انگاشته می شود که آزادی وسیله ای برای مبارزه با دین و معنویت تلقی گردد و ایمان و آنچه به زندگی انسان معنا می بخشید، مورد تهاجم قرار گیرد. همان طور که بخشی از کرامت انسان با داشتن آزادی بیرونی تحقق می پذیرد، بخشی دیگر با رهایی از هویها و هوس ها و حیوانیت و درنده خوئی پابرجا می ماند و این دو برای نگهداری کرامت نقش متقابل را ایفا می کنند.

بنابراین بحران معنویت، مانند بحران آزادی بیرون برای کرامت انسان خطرناک و مسئله ساز است. در صورتی بشریت می تواند از کرامت انسان دفاع کند که معنویت را تحقیر نکند و نگذارد این بخش از کرامت وجودی انسان آسیب بیند. اگر استبداد و اجبار برای کرامت انسان زیان آور است. کوبیدن و تحقیر معنویت و جامعه را در فضای

مسمومیت غیراخلاقی قرار دادن نیز با کرامت انسان در تنافی است. نمی توان درباره حقوق انسان و حقوق زن سخن گفت، اما پیامدهای غیراخلاقی بی بندباری، سوء استفاده از زن و مشروبات الکلی، فاجعه آبستن دختران نوجوان و سوء استفاده از قدرت و جنسیت را در آگهی های تجارتي و زنان آسیب دینی جوامع رها شده را نادیده گرفت و درباره نابود شدن کرامت انسان ساکت نشست. باید درباره بحران معنویت و آسیب های برآمده آن را خطرناک تلقی کرد و اگر درباره حقوق بشر و آزادی سخن گفته می شود، زیان های دیگر معنوی را هم فراموش نکرد.

بنابراین مهم ترین اثر معنویت تقویت کرامت نفس انسانی است که می تواند در جامعه با ستم ستیز کند از حقوق دیگران دفاع کند و آزادی دیگران را محترم شمارد. در ادبیات دینی، کرامت نفس عامل اجتناب از گناه و رذایل اخلاقی و ستم کردن به دیگران و استبداد به خرج دادن است و از سویی دنائت نفس عامل رویکرد به هر گونه سبک سری، بی مبالائی، سوء استفاده گری، رانت خواری، توطئه چینی، و تحمل نکردن دیگران است. به همین دلیل باید آزادی را پاسداشت و معنویت را گسترش بخشید. نظامی که آزادی نداشته باشد، کرامت انسان را حرمت ننهاده است و حکومت دینی نخواهد بود و جامعه ای که معنویت نداشته باشد، آزادی او سمت و سوی مادی پیدا خواهد کرد و آزادی در خدمت انسان های حریص به دنیا و قدرت مدار خواهد بود که می دانند دستگاه های فرهنگی چگونه در خدمت منافع خود قبضه کنند.

جمع بندی

شناخت کرامت انسان اهمیت بسیار دارد و این شناخت شامل جنبه های وجودی و ذاتی و جنبه های نگهداری، تقویت و تعالی دارد. به عبارت دیگر شناخت بایددها و نبایدها برای پاسداشت کرامت انسان وابسته به شناخت استعدادها و داشته های اوست. درست است که در قرآن آیات فراوانی راه های رسیدن به کمال هویتی انسان و قوس صعود را نشان داده، اما آیات دیگری هم از اصالت، شرافت و بزرگ جایگاهی انسان سخن گفته و براساس آن لوازمی را مترتب ساخته و این منزلت ذاتی و وجودی آثار و حقوقی را برای انسان ایجاد کرده است. از آن جمله که این ارزش مربوط به همه انسان ها، صرف نظر از

نژاد، عقیده، مذهب و گرایش سیاسی فرهنگی و جغرافیایی است. از آن جمله همان گونه که در نهاد او اراده و اختیار را قرار داده، در بیرون آزادی و ایجاد و شرایط و فرصت انتخاب و برداشتن مانع خلاقیت و استعداد را برای همه قرار داده است. بنابراین نشان دادن اصول و مبانی کرامت انسان در قرآن تنها شناسایی حقیقت وجودی انسان نیست، شناخت حقوق و بایدها و نبایدهای اجتماعی و فرهنگی او نیز هست. پذیرفتن شخصیت، استعداد و مجموعه‌ای بایدها و نبایدها در حق چنین موجودی است، چنانکه پذیرفتن اراده و اختیار، توصیفی از مجموعه‌ای از اصول و راهکارها در شکل برخورد با وی در حوزه تربیتی، اجتماعی و سیاسی است.

۱. مفردات القرآن/ ۷۰۷، ماده کرم.
۲. ر. ک. معجم الفاظ القرآن الکریم، ۲/ ۴۶۸-۴۶۴.
۳. گلشن راز/ ۸۹.
۴. البته این تقسیم نکات دیگری دارد که در بررسی آیات اثبات کننده کرامت ذاتی توضیح داده خواهد شد.
۵. علامه طباطبایی، المیزان، ۱۳/ ۱۵۵-۱۵۶.
۶. همان.
۷. همان/ ۱۵۶.
۸. نهج البلاغه، خ/ ۱۶۷.
۹. فضل الله، محمدحسین، من وحی القرآن، ۱۴/ ۱۷۹.
۱۰. المیزان، ۱۶/ ۵۲۶-۵۲.
۱۱. همان، ۱/ ۱۱۶-۱۱۷.
۱۲. همان/ ۱۱۸.
۱۳. کلینی، اصول کافی، ۱/ ۱۳۴.
۱۴. ابن ترکه/ ۱۷۲-۱۸۰ و رحیمیان/ ۲۵۵.
۱۵. ر. ک. فانی، کامران، فرهنگ موضوعی قرآن مجید/ ۲۶.
۱۶. المیزان، ۱۳/ ۱۵۵.
۱۷. ایازی، آزادی در قرآن/ ۱۲۹.
۱۸. برای تفصیل ر. ک: آیت الله منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایه الفقیه، ۱/ ۴۹۳-۵۱۱.
۱۹. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۵/ ۱۲، ح/ ۱۹۹۰۸.
۲۰. ممدوح العربی، محمد، دولة الرسول فی المدینه/ ۱۷۹.